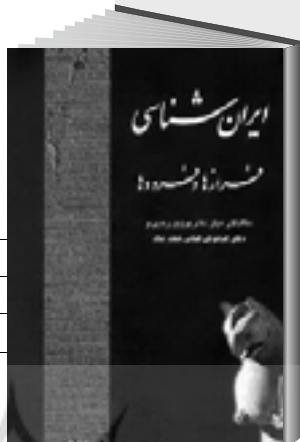


## دغدغه‌های یک ایران‌شناس ایرانی

● امیر هاشمی مقدم



■ ایران‌شناسی، فرازاها و فرودها (مکاتباتی با دکتر پرویز رجبی)  
■ به کوشش کیانوش هفت‌لنگ  
■ تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۱، ۱۴۴ صفحه

کتاب ایران‌شناسی: فرازاها و فرودها، همانگونه که از نامش بر می‌آید، مکاتباتی است بین این دو نفر. ظاهراً دکتر کیانی در اولین برخورد با دکتر رجبی، از ایشان قول مساعد می‌گیرد که ملاقاتی مفصل با ایشان داشته باشد. ملاقاتی که نتیجه‌اش مکاتباتی شد بین این دو درباره مباحث مختلف ایران‌شناسی. آن چنانکه کیانی می‌نویسد: «روزهای یکشنبه میعاد ما شد. نامه‌ها را می‌نوشتیم و ایشان بر سر راه که عازم منزل بودند، آنها را دریافت می‌کردند. خیلی سریع پاسخ می‌نوشتند. تماس تلفنی هم برقرار بود. گاهی هم نظرم را راجع به پاسخ‌ها می‌سنجید و گه‌گاه نیز از دل مذاکرات تلفنی، سؤال بعدی را بیرون می‌کشید و دیگر منتظر مکاتبه کتبی نمی‌ماند (پیش‌گفتار ص: ۷). وی همانگونه که در پیش‌گفتار توضیح می‌دهد، «در این مکاتبات از تعریف ایران‌شناسی؛ قلمرو ایران‌شناسی؛ حدود و گستره آن؛ ایران‌شناسی کلاسیک؛ ایران‌شناسان و مستشرقان نامدار ایران؛ آشنایی با بیوگرافی و آثار و شرح حال آنان؛ معرفی ایران‌شناسان وطنی و نحوه تحقیقات آنان؛ خلاصه مباحث ایران‌شناسی و کشورشناسی؛ آینده ایران‌شناسی و مسائلی از این دست سخن به میان آورده است» (صص، ۸ و ۷). در کل، کتاب حاوی ۹ نامه از پرویز رجبی است که در پاسخ به پرسش‌های کیانی، در پاییز و زمستان ۱۳۸۰ تنظیم شده است. البته کیانی در پیش‌گفتار، خود به ذکر مختصری درباره ایران‌شناسی و تاریخچه آن در چند صفحه پرداخته است. وی در پیش‌گفتار، ابتدا مطالعات درباره ایران را به دو دسته غیر علمی و علمی (هرچند از اصطلاحات دیگری برای معرفی این دو دسته استفاده می‌کند) تقسیم می‌کند (صص، ۸ و ۹). آلمانی‌ها عموماً به زبان‌های باستانی ایران،

شاید هنوز اطلاق صفت «ایران‌شناس» به یک ایرانی، چندان جاافتاده نباشد. همین که نام ایران‌شناس به گوش مان می‌خورد، به سرعت به یاد زبان‌شناسان انگلیسی و آلمانی، مورخان روسی، باستان‌شناسان فرانسوی و... می‌افتیم که هر یک گوشه‌ای از فرهنگ و زبان و تاریخ و ادب کشورمان را بررسی کرده‌اند. اما اگر یکی از مفاخر کشورمان دست به انجام بررسی‌های مشابهی زده باشد، وی را تنها ادیب، مورخ، باستان‌شناس، و... می‌نامیم؛ بدون این که صفت ایران‌شناس را برای وی مناسب بدانیم. اصولاً در فرایند شرق‌شناسی، ما هم پذیرفته‌ایم و هم باور کرده‌ایم که کار علمی و دقیق، درخور پژوهشگران غربی است و از همین‌روست کتاب‌خانه‌ای که یک پژوهشگر ایرانی برای ورود بدانجا، باید معرفی‌نامه‌های معتبر بیاورد، چند دست‌فرم پر کند، کلی مدارک ارائه دهد، از ایست و بازرسی عبور کند، و در نهایت تنها مجاز به استفاده از بخشی از منابع باشد، در حالی که استفاده از بخش اعظم منابع برای وی مقدور نیست؛ اما همان کتاب‌خانه افتخار می‌کند که فلان دانشجوی خارجی را میزبان باشد و کتب مختلفی را درباره شیر مرغ گرفته تا جان آدمیزاد برایش فراهم آورد. درخت خودباوری علمی که مقدمه انجام کار علمی است، هنوز در این کشور ریشه‌اش مستحکم نشده است. اما دریغ که همان فرصت‌هایی را هم که در اختیارمان قرار دارد، به خوبی استفاده نمی‌کنیم. چیزی که اگر کمی جانب‌انصاف را نگه داشته و تحمل انتقاد داشته باشیم، به‌راحتی حضور ملموسش را در عرصه‌های مختلف علمی درک می‌کنیم. چیزی که دغدغه اصلی دکتر پرویز رجبی در مکاتباتش با دکتر کیانوش هفت‌لنگ بوده است.

فرانسویان به باستان‌شناسی ایران، روس‌ها به تاریخ ایران، و انگلیسی‌ها هم به حوزه‌هایی چون لغت و دستور زبان فارسی، تاریخ، جغرافیا و سیاست ایران پرداخته‌اند. کیانی ضمن تعریف ایران‌شناسی، اشاره می‌کند که «ایران‌شناسی را به عنوان مجموعه‌ای از مطالعات منظم و علمی مربوط به وجوه گوناگون تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران اروپاییان بنیاد کردند» (ص: ۱۵). وی در پایان این پیش‌گفتار، طی چند نکته تأکید می‌کند که هنگام بررسی آثار ایران‌شناسان غربی، هرگز نباید جانب احتیاط را از دست داد؛ بلکه باید با کنار گذاشتن سعه صدر بیش از حد در برابر این آثار، دید انتقادی و کنکاشر خود را به کار گیریم.

نامه اول: در ابتدای هر یک از پاسخ‌نامه‌های رجبی، مشخص می‌شود که پرسش‌های کیانی چه بوده است. در این نامه نیز، ابتدا پرسش‌های کیانی ذکر شده: «غربی‌ها از چه زمانی و چرا به ایران‌شناسی روی آورده‌اند؟ شرقی‌ها از چه زمانی و چرا؟ ایران‌شناسان برجسته چه کسانی هستند و چه آثاری از آنها بر جای مانده است؟» رجبی در پاسخ می‌نویسد: «بی‌تردید، ایران‌شناسی به‌طور جدی در سده هیجدهم با آنکتیل دوپرون و با اوستاشناسی آغاز شد و از اواخر سده هیجدهم میلادی برای شناخت تاریخ، دین، زبان و به‌طور کلی فرهنگ و هنر ایران باستان در اروپا انجام گرفت» (ص: ۲۲). البته در ادامه به نقش سفرنامه‌نویسانی همچون **دلاواله، شاردن، کمپفر، نیبور و موریه** اشاره، و از نیبور به عنوان نخستین سیاحی یاد می‌کند که «سفرنامه‌اش بیشتر به یک گزارش باستان‌شناسی می‌مانست تا سفرنامه معمولی» (ص: ۲۶). و همین دقت نیبور باعث شود که ۳۸ سال پس از بازدیدش از تخت جمشید، نخستین نشانه‌های خط میخی خوانده شود و ایران‌شناسان با تاریخ ایران پیش از اسلام آشنایی پیدا کنند. در این میان، هر ایران‌شناس اروپایی سعی در استفاده از منابع پیش از خود، تکمیل آنها و به جای گذاشتن برای استفاده پژوهشگران بعدی داشت. کسانی چون **گروتفند، ویلیام اوزلی، کر پورتر، شارل تکسیه، جانسون، فلاندن و کوست، راولینسون، سر هنری لایارد، کنت لوفتوس، دیولافواها، دمورگان، جکسن، و هرتسفلد** که به کوشش‌های هر یک در این راه به‌طور مختصر اشاره شده است. وابسته هر جا لازم بوده، رجبی به ذکر خیانت‌های افرادی همچون **مادام دیولافوا** در از بین بردن و تاراج میراث کشورمان پرداخته است. در پایان نامه و پس از ذکر نام‌وار برخی ایران‌شناسان مطرح دیگر، به ذکر نام چهره‌های مطرح وطنی در حوزه مطالعات ایران‌شناسی پرداخته و در رأس آنها به اشخاصی چون **فرست الدوله شیرازی، پیرنیا، تقی‌زاده، یارشاطر، معین، پورداوود**، و... اشاره می‌کند.

به جرأت می‌توان گفت که این نامه، یعنی نامه اول دارای بیشترین بار علمی کتاب است که اطلاعات مختصر، اما بسیار

مفیدی ارائه می‌دهد.

نامه دوم در پاسخ به این پرسش‌ها نوشته شده است: «حدود و قلمرو ایران‌شناسی کدام است؟ سیر تحول و دگرگونی ایران‌شناسی را از کجا تا به کجا باید پی گرفت؟ آیا می‌توان ویژگی‌هایی برای مکتب‌های گوناگون آلمان، فرانسه، انگلستان، شوروی (روسیه) و... درباره ایران‌شناسی قائل شد؟» (ص: ۴۰). در پاسخ به سیر تحول ایران‌شناسی، رجبی ترجیح می‌دهد داریوش را به خاطر «دو کار ارزنده و استثنایی، نخستین ایران‌شناس و به

### ایران‌شناسی را به عنوان مجموعه‌ای از مطالعات منظم و علمی مربوط به وجوه گوناگون تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران اروپاییان بنیاد کردند

عبارت دیگر، نخستین مورخ ایرانی تاریخ» بنامد؛ «نیشته سنگی او در بیستون و شناسایی دریا‌های جنوب ایران تا دریای سرخ و سوئز» (ص: ۴۱). وی سپس به همان اعتباری که داریوش را ایران‌شناس دانسته، نویسندگان و مورخان کلاسیک یونانی و رومی را نیز ایران‌شناس می‌نامد. سپس به سفرنامه‌های خارجیانی که عمدتاً به کشورهای اسلامی سفر کرده‌اند اشاره می‌کند که زمینه‌ساز دانش ایران‌شناسی بوده‌اند. هر چند از جغرافی‌دانان مسلمان و سیاحان اروپایی که اطلاعات ارزشمندی درباره ایران ارائه کرده‌اند غافل نمی‌ماند (ص: ۴۳). و سپس در قرن هیجدهم دانش ایران‌شناسی پا به عرصه وجود نهاد که ذکرش در نامه پیشین رفت. درباره حدود و قلمرو ایران‌شناسی می‌نویسد: «پس ایران‌شناسی یعنی هنرشناسی، باستان‌شناسی، تاریخ‌شناسی، دین‌شناسی، اقلیم‌شناسی و جغرافیای تاریخی‌شناسی و...» (ص: ۴۴). در پایان نامه، ویژگی‌های مکاتب ایران‌شناسی را به‌طور خلاصه بیان می‌کند: فرانسه: زبان‌شناسی و اوستا؛ آلمان: خط میخی فارسی باستان؛ شوروی: تاریخ؛ و انگلستان: جغرافیا و دین (ص: ۴۵). شاید خواننده در این نامه احساس کند آن‌چنانکه باید و شاید به پاسخ پرسش‌های خود دست نیافته است.

نامه سوم اگرچه قرار است از نقش ایرانیان در ایران‌شناسی که معوقه نامه قبلی است بنویسد، اما این پرسش را نیز در بر می‌گیرد که: «آیا هر کسی که درباره ایران مطالعه و پژوهش کند می‌شود ایران‌شناس؟» در واقع از اینجا تا پایان کتاب (که پایان نامه نهم می‌شود) رجبی بیشتر به خلق و خوی ما ایرانی‌ها در امر پژوهش و امور وابسته می‌پردازد. او گله‌مند است که «شاید از آغاز پیدایش خط میخی، در هیچ جای دنیا سنگ‌نیشته‌های

**هنگام بررسی آثار ایران شناسان غربی، هرگز نباید جانب احتیاط را از دست داد؛ بلکه باید با کنار گذاشتن سعه صدر بیش از حد در برابر این آثار، دید انتقادی و کنکاشگر خود را به کار گیریم**



مورد استفاده در ایران بررسی به عمل آید، کار ایران شناسی صورت پذیرفته است. اما این علوم به خودی خود نمی‌توانند دانش ایران شناسی به حساب آیند. مثلاً گیاه‌شناسی که درباره گیاهان ایران تحقیق می‌کند، اگر به بررسی گیاهان موجود در ایران بپردازد، گیاه‌شناس است. اما اگر درباره تاریخچه استفاده از این گیاهان و فرهنگ همراه آنان در کشور بپردازد، گیاه‌شناسی است که کاری ایران شناسانه انجام داده است (ص: ۶۹).

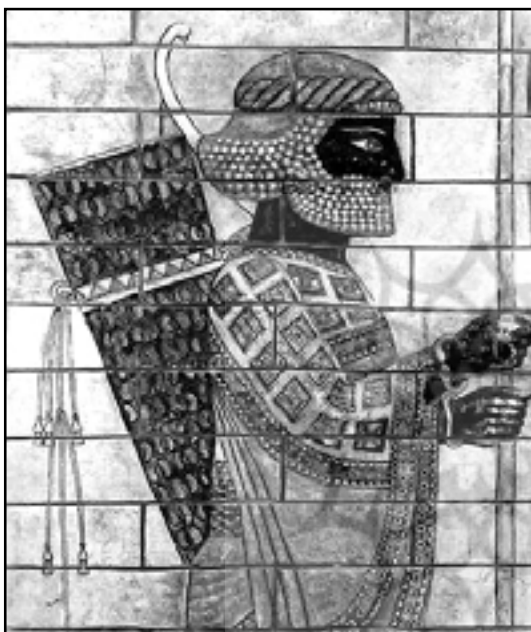
نامه ششم قرار است به این پرسش پاسخ دهد که: «نقش اسناد را در پژوهش‌های ایران شناسی در گذشته و حال چگونه می‌دانید؟» وی در پاسخ، اسناد یا شاهدها را به پنج دسته تقسیم می‌کند: ۱- شاهدهای تاریخی غیرقابل تحریف و دست اول، مانند کتیبه‌ها. ۲- شاهدهای غوطه‌ور در میان گزارش‌های نویسندگان و مورخان گذشته و حال، مانند هرودوت و طبری و گیرشمن. ۳- شاهد از میان نظریه‌ها و برداشت‌های همین نویسندگان و مورخان. ۴- شاهد از میان اسناد شخصی و دیوانی و اداری. ۵- شاهدهای غیر مستقیم و منقول از یکی از دسته‌های بالا. (ص: ۷۳). سپس به توضیح هر یک می‌پردازد تا اینکه نهایتاً به دسته پنجم می‌رسد و اینکه چرا ایرانی‌ها بیشتر استفاده‌شان از منابع دست دوم است و عموماً آثار ایران شناسان خارجی است. و این که متأسفانه تنها استفاده از آثار غربی‌ها در کارهای ما، به آن وجاهت می‌بخشد (ص: ۷۶). منابع دست اول که غربیان از آن استفاده کرده‌اند، جلوی چشمان مان قرار دارد و حال آنکه ما زحمت دقت در آنها را به خود نمی‌دهیم (ص: ۷۷). البته در این میان، گاهی همان غربی‌ها هم در پژوهش‌های ایران شناسانه‌شان دچار اشتباهات فاحش می‌شوند؛ اما برداشت‌شان به مرور زمان جا می‌افتد و به همان برداشت رجوع می‌شود (ص: ۸۰). هم‌چنین ترجمه‌هایی که از این آثار صورت می‌پذیرد نیز جای تأمل دارد. چه این که بسیاری اوقات یک مترجم ایرانی که اثری را از یک زبان اروپایی ترجمه می‌کند، خود با بسیاری از اصطلاحات ایرانی آشنایی ندارد و همین باعث گمراهی مترجم می‌شود (ص: ۸۱). به هر حال استفاده از اسناد برای مورخ همیشه نگران کننده است؛ «نگران جعلی بودن سند، نگران نادرست بودن سند، نگران کارایی سند، نگران دولت و نگران مردم» (ص: ۸۷).

خط میخی در دیدرس رهگذران تاریخ قرار نداشته است» (ص: ۴۷) و با این وجود، هیچ متن درخوری از سوی ایرانیان درباره این آثار نوشته نشده است. اما در عوض، غربی‌ها تا توانسته‌اند در این زمینه کار کرده‌اند.

در نامه چهارم، وی باز قصد دارد از «کم‌لطفی‌های خودمان» بنویسد. در واقع از نامه سوم به این سو، خواننده به یاد «خلقیات ما ایرانیان» **جمالزاده** و «جامعه‌شناسی خودمانی» اثر **نراقی** می‌افتد. مباحثی چون: توجه نداشتن متفکران ما به پایین هرم، نبود اعتماد به تجربه در بین ایرانیان، نیاموختن از شکست‌ها، دشمن‌تراشی (یا همان تئوری توطئه)، دروغ‌گویی، نبود نظم، و... در این نامه مطرح می‌شوند.

پرسش نامه پنجم، همان پرسش نامه سوم است که آیا هر کسی که درباره ایران مطالعه و پژوهش کند، می‌شود ایران شناس؟ و همچنین در پی یافتن تفاوت بین ایران شناسی و کشورشناسی ایران است. در توضیح این مطلب، رجبی به این نکته اشاره دارد که اگر درباره تاریخچه هر یک از دانش‌های

بی‌تردید، ایران‌شناسی به‌طور جدی در سده هیجدهم با آنکتیل  
دوپرون و با اوستاشناسی آغاز شد و از اواخر سده هیجدهم  
میلادی برای شناخت تاریخ، دین، زبان و به‌طور کلی فرهنگ و  
هنر ایران باستان در اروپا انجام گرفت



اگرچه رجبی در نامه هفتم می‌خواهد درباره «ایران‌شناسان پیش‌کسوت ایرانی» توضیح دهد، اما ابتدا توضیحاتی در تکمیل بحث ایران‌شناسی و ارتباط آن با کشورشناسی داده و آنگاه به مبحث اصلی این نامه می‌پردازد. وی نخستین ایران‌شناسان ایرانی را جغرافی‌دانانی چون ابن‌خردادبه می‌داند (ص: ۹۶). دومین گروه از ایران‌شناسان ایرانی، تذکره‌نویسانی چون عطار هستند (ص: ۹۹). سپس به تاریخ‌نگاران ایرانی می‌رسد که اکثراً «به شدت تحت تأثیر دو خصلت بد قرار دارند: بی‌اعتنایی به دقت؛ و ضعف مؤلفان در شجاعت و پرهیز از چاپلوسی» (ص: ۱۰۰). وی، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه را «پیشکسوت تاریخ‌نگاری به شیوه جدید علمی» نام می‌برد (ص: ۱۰۳). نگارش فرصت‌الدوله شیرازی درباره خط میخی در سال ۱۳۲۲ هـ.ق. نیز مورد توجه قرار گرفته است که به همت رضاقلی‌خان به چاپ رسید (ص: ۱۰۴). ضمن مباحث این نامه، اشاراتی پراکنده هم به پیرنیا، پورداوود و صفا می‌شود. به هر حال رجبی حرف آخرش را در این نامه چنین به قلم می‌آورد که: «در این نامه حرف آخر این که ما در قلمرو ایران‌شناسی بسیاری کار عقب‌مانده داریم که امکانات موجود برای انجام آنها کفایت می‌کند» (ص: ۱۱۱).

نامه هشتم قرار است به آینده ایران‌شناسی بپردازد. در توصیف این نامه در همین حد می‌توان گفت که از گله و ناخشنودی‌های رجبی نسبت به فعلیت‌های ایران‌شناسان ایرانی، وی امیدواری چندانی به آینده ایران‌شناسی در ایران ندارد.

نامه نهم هم وضعیت نامه پیشین را دارد. رجبی که قرار است در این نامه، آینده ایران‌شناسی را پیش‌بینی کند، در واقع پیش‌بینی دیگری می‌کند که درست از آب در می‌آید. و آن اینکه ممکن است نامه بیشتر شرح‌گله‌های وی باشد. عمده دغدغه وی در این نامه این است که مؤلف ایرانی از ترس اینکه مبدا کسی یا گروهی آزرده خاطر شود، از نزدیک شدن به حقیقت‌واهمه دارد. در ارتباط با همین مطلب، اشاره می‌کند که فضای نقد علمی نیز در کشور وجود ندارد که این خود مانعی بر سر راه پیشرفت علم است (صص: ۱۳۱-۱۱۷).

کتاب با یک نمایهٔ اعلام پایان می‌پذیرد.  
ایران‌شناسی: فرازها و فرودها، دغدغه‌های یک ایران‌شناس

ایران دوست است که غم میهنش را می‌خورد و شناسایی زوایای تاریک و گوشه‌های پنهان و نامکشوف آن. زوایا و گوشه‌هایی که گرچه نامکشوف‌اند، اما به هر حال خود را برای ما بهتر نمایان می‌سازند تا برای غربی‌هایی که نهایتاً نام‌شان به عنوان کاشف ثبت می‌شود. اما دریغ از چشم بینا! این نگرانی‌ها برای مؤلف تا آنجا پیش می‌رود که وی بیش از آنکه پرسش‌های مطروحه توسط کیانی را پاسخ دهد، ناخودآگاه دغدغه‌های خود را بیرون می‌ریزد. بی‌تردید اگر پاسخ نامه‌های وی با پرسش‌های مطروحه بیشتر هماهنگ می‌بود، بر غنای علمی آن افزوده می‌شد. ای کاش بار علمی و اطلاعاتی نامه اول، در دیگر نامه‌ها نیز تکرار می‌شد تا خواننده در نهایت ایجاز و اختصار، حداکثر اطلاعات مفید را بدست آورد. اگرچه مباحثات دیگر نامه‌ها هم به نوعی به آسیب‌شناسی ایران‌شناسی ایرانی می‌پردازد (که چندان هم با مباحث اصلی بیگانه نیست)؛ اما این آسیب‌شناسی‌ها دایره شمول‌شان بسیار گسترده‌تر از ایران‌شناسی است. ای کاش رجبی کمی از این بار را بر عهده دیگران می‌گذارد و خود به خلأیی می‌پرداخت که پر کردن آن شاید واجب‌تر می‌نمود.